

دیشب پدر بزرگم

آمد به خانگی ما

باز او مرا بغل کرد

بوسید صورتم را

مادر برای او زود

یک چای تازه آورد

او خسته بود و پایش

انگار درد می کرد

با خنده باز از من

پرسید: در چه حالی؟

کردم تشکر از او

گفتم که خوب و عالی

در دست پیر او بود

باز آن عصای زیبا

خندید و قلقلک داد

با آن عصا دلم را



شعر را پررنگ کرده و یک بار دیگر در صفحه‌ی مقابل آن بنویسید.

باخده باز از من
پرسید: در چه حالی؟
کردم تشکر از او
گفتم که خوب و عالی
در دست پیر او بود
باز آن عصای زیبا
خندید و قلقلک داد
با آن عصا دلم را

ناصر کشاورز

دیشب پدرم آمد
آمد به خانه‌ی ما
باز او مرا بغل کرد
بوسید صورتم را
مادر برای او زود
یک چای تازه آورد
او خسته بود و پایش
انگار درد می‌کرد

